

درباره‌ی

تقسیم کار اجتماعی

ویراست دوم

امیل دورکیم

ترجمه‌ی باقر پرهام



فهرست

۷	یادداشت مترجم بر ویراست دوم
۹	پیشگفتار مؤلف بر چاپ دوم
۳۵	پیشگفتار چاپ نخست
۴۱	مقدمه

کتاب نخست: نقش تقسیم کار

۵۱	فصل اول: روش تعیین این نقش
۶۹	فصل دوم: همبستگی خودبه‌خودی یا همبستگی از راه همانندی
۱۰۳	فصل سوم: همبستگی ناشی از تقسیم کار، یا همبستگی آلی
۱۲۱	فصل چهارم: دلائلی دیگر در تأیید مطالب پیشین
۱۳۳	فصل پنجم: تفوق تدریجی همبستگی آلی و نتایج آن
۱۵۷	فصل ششم: تفوق تدریجی همبستگی آلی و نتایج آن (دنباله)
۱۷۷	فصل هفتم: همبستگی آلی و همبستگی قراردادی

کتاب دوم: علل و شرایط

۲۰۵	فصل اول: پیشرفت‌های تقسیم کار و پیشرفت‌های سعادت
۲۲۷	فصل دوم: علت‌ها

۲۵۱	فصل سوم: عوامل ثانوی
۲۷۱	فصل چهارم: عوامل ثانوی (دنباله)
۲۹۳	فصل پنجم: نتایج فصول پیشین

کتاب سوم: صور نابهنجار

۳۱۳	فصل اول: تقسیم کار نابسامان
۳۳۱	فصل دوم: تقسیم کار اجباری
۳۴۵	فصل سوم: دیگر صور نابهنجار
۳۵۱	نتیجه‌گیری
۳۶۳	یادداشت‌ها
۳۸۹	فهرست اعلام

مقدمه

طرح مشکل

هرچند تقسیم کار تاریخی دیرینه دارد، اما تنها از قرن هیجدهم به این سوست که جوامع بشری شروع به آگاهی یافتن نسبت به این قانون کرده‌اند که تا آن موقع بی‌آن‌که خود بدانند بر آن‌ها حاکم بود. تردیدی نیست که هم از عهد باستان بسیاری از متفکران اهمیت این قانون را می‌دانسته‌اند (۴۲)؛ ولی آدام اسمیت^۱ نخستین کسی است که در پی ساختن نظریه تقسیم کار برآمد. خود او هم این واژه را پدید آورد و علوم اجتماعی بعدها این واژه را به زیست‌شناسی به امانت داد.

امروزه پدیده تقسیم کار به حدی عمومیت پیدا کرده است که دیگر از چشم کسی پوشیده نیست. دیگر کسی نیست که در باب گرایش‌های صنعت نوین ما دچار اشتباه شود؛ صنعت امروزی بیش از پیش به ساخت و کارهای نیرومند، به گروه‌بندی‌های بزرگ نیرو و سرمایه، و در نتیجه، به حد اعلا تقسیم کار گرایش دارد. نه تنها در درون کارخانه‌ها مشاغل از هم جدا و بی‌نهایت تخصصی‌اند بلکه خود هر کارخانه هم به نوبه خویش واحدی تخصصی است که وجودش مستلزم وجود واحد تخصصی دیگری است. آدام اسمیت و ستوارت میل^۲ هنوز امیدوار بودند که کشاورزی از این قاعده برکنار باشد چراکه خیال می‌کردند که کشاورزی آخرین پناهگاه مالکیت‌های کوچک است. هرچند که در این‌گونه مسائل باید از تعمیم‌های بی‌قاعده پرهیز کرد اما به نظر می‌رسد که به دشواری می‌توان منکر این حقیقت شد که امروزه شاخه‌های اصلی صنعت کشاورزی بیش از پیش همان مسیر حرکت عمومی (۴۳) صنایع را دنبال می‌کنند.

1. Adam Smith

2. Stuart Mill

سرانجام این‌که، خود بازرگانی نیز می‌کوشد تا دنباله‌رو و نمایاننده تنوع بی‌پایان فعالیت صنعتی با همه ظرایف و دقایق آن باشد، و در حالی‌که این تحول با خودانگیختگی نیندیشیده‌ای در حال انجام شدن است، اقتصاددانان در جست‌وجوی یافتن علل و شناختن دامنه نتایج آن‌اند و نه تنها مخالفتی با این حرکت ندارند و مبارزه‌ای با آن نمی‌کنند بلکه مدافع ضرورت آن هم هستند. به‌نظر آنان این راه برترین راه حرکت جوامع بشری و شرط پیشرفت است.

ولی تقسیم کار خاص جهان اقتصادی نیست؛ تأثیر روزافزون آن را در متفاوت‌ترین بخش‌های جامعه هم می‌توان دید. وظایف سیاسی، اداری، قضایی، همه، بیش از پیش تخصصی می‌شوند. وظایف هنری و علمی نیز همین حال را دارند. گذشت آن روزگاری که فلسفه علم یگانه بود؛ امروزه دیگر فلسفه به انبوهی از رشته‌های خاص تقسیم شده است که هر کدامشان موضوع، روش و طرز تلقی خاص خود را دارند. «هر نیم‌قرن به نیم‌قرن، مردانی که در کار علم به جایی رسیده‌اند بیش از پیش به تخصص گراییده‌اند» (۴۴)

دو کاندول، که سرگرم مطالعه ماهیت بررسی‌های مشهورترین دانشمندان از دو قرن پیش به این سو بوده، دریافته است که در عصر لیبنیتس^۱ و نیوتن^۲ «برای توصیف کارهای هر دانشمندی به تقریب دو یا سه نامگذاری» لازم بوده، چندان‌که یا باید گفته می‌شده است «به‌عنوان مثال، ستاره‌شناس و فیزیک‌دان، یا ریاضی‌دان، ستاره‌شناس و فیزیک‌دان، یا می‌بایست ناگزیر فقط تعاریفی کلی چون فیلسوف و طبیعت‌شناس به کار می‌رفته است. تازه، این هم کافی نبوده است. [زیرا] ریاضی‌دانان و طبیعت‌شناسان گاه از علامه‌ها یا از شعرا نیز محسوب می‌شدند. حتی در پایان قرن هیجدهم برای نام‌گذاری درست کارهای کسانی چون ولف^۳، هالر^۴، شارل بونه^۵، و بیان فضایل برجسته آنان در بسیاری از مقولات علم و ادب، ناگزیر واژه‌های متعددی باید به کار می‌رفت. در قرن نوزدهم، دیگر با چنین اشکالی روبه‌رو نیستیم، یا، دست‌کم، به‌ندرت بدان برمی‌خوریم (۴۵)». دانشمند دیگر نه تنها همزمان دست‌اندرکار علوم متفاوت نیست، بلکه حتی توانایی احاطه یافتن بر تمامی یک رشته علمی را هم ندارد. دائرة پژوهش‌های وی به سنخ معینی از مشکل‌ها یا حتی به مشکل واحدی محدود شده است. همزمان با این محدودیت، نقش علم که در گذشته به تقریب همواره با وظایف انتفاعی دیگری، چون پزشکی، کشیشی، قضاوت و نظامی‌گری، همراه بود دیگر به‌خودی خود نقشی کافی و بسنده شده است. کاندول حتی پیش‌بینی می‌کند که حرفه‌های دانشمندی و استادی، که اکنون با هم یکی هستند، سرانجام روزی از هم جدا خواهند شد.

نظروری‌های اخیر فلسفه در زیست‌شناسی سرانجام این مطلب را به ما نشان داده است که تقسیم کار ناشی از پدیده‌ای کلی‌تر است که اقتصاددانان بررسی‌کننده آن تاکنون به وجود آن پی

1. Leibniz
4. Haller

2. Newton
5. Charles Bonnet

3. Wolff

نبرده بودند. در واقع، پس از کارهای ولف، فن‌بائر^۱، و میلن ادواردز^۲، دیگر همگان می‌دانند که قانون تقسیم کار در پیکر زنده نیز مانند جوامع کاربرد دارد؛ حتی به این جا رسیده‌اند که پیکر زنده هر قدر وظایفش تخصص‌یافته‌تر باشد در مقیاس حیات حیوانی مقام بالاتری دارد. این کشف سبب شده است که هم میدان عمل تقسیم کار بی‌اندازه گسترش یابد و هم خاستگاه آن در گذشته‌ای بی‌نهایت دور جست‌وجو شود، زیرا [اگر تقسیم کار را از این دیدگاه در نظر بگیریم] تبدیل به پدیده‌ای می‌شود که خاستگاه آن را باید با پیدایش حیات در جهان همزمان دانست. تقسیم کار دیگر فقط نهادی اجتماعی نیست که سرچشمه‌اش در هوش و اراده آدمیان باشد؛ بل پدیده‌ای است در قلمرو زیست‌شناسی عمومی که گویی شرایطش را باید در خواص اساسی ماده زنده و سازمان‌یافته جست‌وجو کرد. تقسیم کار اجتماعی دیگر چیزی نیست جز شکل خاصی از این فرایند کلی، و، جوامع بشری، با تبعیت از این قانون عام، گویی دنباله‌روی جریان می‌باشند که بسی پیش از آن‌ها پدید آمده و تمامی جهان زنده را در جهت واحدی به حرکت واداشته است.

این امر واقعی بی‌گمان نمی‌تواند رخ دهد مگر آن‌که بر ساختمان اخلاقی ما تأثیری عمیق بگذارد؛ زیرا بسته به این‌که ما تابع این حرکت باشیم یا در برابر آن مقاومت کنیم حیات بشری در دو جهت به کلی متفاوت توسعه خواهد یافت. و در این صورت هم با این مسأله عاجل روبه‌رو خواهیم شد که کدام‌یک از این دو جهت را باید برگزید. آیا وظیفه ما این است که وجودی تمامیت یافته و کامل، یعنی کلیتی خود بسنده، باشیم، یا این‌که، برعکس، فقط جزیی از یک کل، اندامی از یک مجموعه مرکب از اندام‌ها؟ در یک کلام، آیا تقسیم کار، در عین حال که قانون طبیعت است، قاعده اخلاقی رفتار بشری هم هست، و اگر از چنین خصلتی برخوردار است، علت آن چیست و تا چه حد چنین است؟ لازم نیست اهمیت و فوریت این مشکل عملی را اثبات کنیم؛ زیرا، داوری ما درباره تقسیم کار هر چه باشد، همگان به‌خوبی حس می‌کنند که تقسیم کار یکی از بنیان‌های اساسی نظم اجتماعی است و بیش از پیش نیز همین خصلت را خواهد یافت.

این مشکل، در برابر وجدان اخلاقی ملت‌ها اغلب مطرح شده است، گیرم به نحوی مبهم و بدون رسیدن به راه‌حل. در این باره دو گرایش متضاد در برابر هم قرار دارند بی‌آن‌که هیچ‌کدام از آن‌ها بتواند رجحانی انکارناپذیر بر دیگری پیدا کند.

تردیدی نیست که تمایل همگان بیشتر بر این است که تقسیم کار را نوعی قاعده قاطع‌کردار بشری تلقی کند و به‌سان نوعی وظیفه بر کرسی قبول بنشانند. البته کسانی که به این وظیفه‌گردن نمی‌نهند به نحوی روشن و به صورتی که قانون معین کرده باشد مجازات نمی‌شوند، ولی رفتارشان مایه سرزنش است. گذشت آن زمان‌هایی که انسان کامل به‌نظر ما کسی می‌نمود که در

1. Von Baer

2. Milne-Edwards

فصل اول

روش تعیین این نقش

واژه فونکسیون به دو شیوه متفاوت به کار رفته است. گاهی به معنای دستگاهی از حرکات حیاتی است، صرف نظر از نتایج آن‌ها؛ و گاه به معنای رابطه هم‌جوابی موجود بین این حرکات و برخی از نیازهای تن. به عنوان مثال از نقش هاضمه، تنفس و مانند این‌ها سخن می‌گوییم؛ ولی در ضمن گفته می‌شود که فونکسیون یا نقش هاضمه عبارت است از فرمان راندن بر جذب و ادغام مواد مایع و جامد در بدن به منظور جبران قوای از دست رفته؛ یا نقش تنفس عبارت است از داخل کردن گازهای لازم برای ادامه حیات در بافت‌های حیوانی، و مانند این‌ها. منظور ما از کاربرد اصطلاح فونکسیون در این مباحث همین معنای دوم است. پس این پرسش که نقش تقسیم کار چیست بدین معناست که ببینیم تقسیم کار پاسخ‌گوی چه نیازی است؛ پس از حل این مسأله است که خواهیم توانست تعیین کنیم که آیا ماهیت نیاز مذکور مانند ماهیت دیگر تیازهایی است که از طریق دیگر قواعد رفتاری ما که در خصلت اخلاقی آن‌ها بحثی نیست برآورده می‌شوند یا نه.

ما به این دلیل این اصطلاح را به کار گرفته‌ایم که هر نوع اصطلاح دیگری نادقیق و مبهم است. [به عنوان مثال]، اصطلاحات هدف^۱ و موضوع^۲ را نمی‌توانیم به کار گیریم و مثلاً بگوییم که مقصود^۳ از تقسیم کار چیست زیرا کاربرد چنین اصطلاحاتی مستلزم این فرض است که وجود تقسیم کار منوط به نتایجی است که می‌خواهیم تعیین کنیم. اصطلاحات نتایج^۴ و آثار^۵ هم قانع

1. but
4. résultats

2. objet
5. effets

3. fin

کننده نیست زیرا این دو اصطلاح نیز هیچ‌گونه هم‌جوایی و رابطه متقابل را القا نمی‌کنند. در حالی‌که واژه «رل» یا «فونکسیون»، به معنای نقش، این امتیاز را دارند که فکر رابطه متقابل را القا می‌کنند بی‌آن‌که درباره چه‌گونگی برقرار شدن این رابطه متقابل، و این‌که آیا چنین رابطه‌ای نتیجه انطباق عمدی و پیشدریافته است یا این‌که بعداً به وجود می‌آید، پیشاپیش داوری کنند. چون مهم همین است که بدانیم آیا چنین رابطه‌ای وجود دارد یا نه و مبتنی بر چیست، و پیشدریافته بودن یا حتی بعدی بودنش چندان اهمیتی ندارد.

I

در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که هیچ‌چیز آسان‌تر از تعیین نقش تقسیم کار نیست. مگر نه این است که همگان از کوشش‌های مربوط به تقسیم کار آگاه‌اند؟ تقسیم کار از آن‌جا که بر نیروی تولیدی و مهارت کارگر می‌افزاید، شرط لازم توسعه فکری و مادی جوامع است؛ تقسیم کار سرچشمه تمدن است. از سوی دیگر، چون تمدن را به آسانی دارای ارزشی مطلق می‌شمردند حتی درصدد این بر نمی‌آیند که برای تقسیم کار نقش دیگری بجویند.

البته بحثی در این نیست که تقسیم کار به‌واقع چنین نتیجه‌ای به بار آورده است. ولی اگر تقسیم کار نتایج دیگری نداشت و به‌درد دیگری نمی‌خورد، هیچ دلیلی در دست نبود که تقسیم کار را دارای خصلت اخلاقی بدانیم.

حقیقت این است که خدمات و فواید تقسیم کار به تقریب هیچ‌گونه ربطی به حیات اخلاقی ندارند، یا مناسبات‌شان با حیات اخلاقی مناسباتی بسیار نامستقیم و دورادورند. هرچند امروزه عادت بر این است که به ذم روسو^۱ از تمدن با سخنان ستایش آمیزی [درباره تقسیم کار و نتایج نیکوی آن در پیشرفت تمدن] پاسخ داده شود، اما به‌هیچ‌وجه مسلم نیست که تمدن امری اخلاقی باشد. برای داوری قطعی در مورد این مسأله، استناد به تحلیل مفهوم‌هایی که ناگزیر امری ذهنی‌اند کافی نیست؛ بلکه به شناخت امر واقعی نیاز داریم که بتواند سطح اخلاقی متوسط را اندازه بگیرد و سپس این مشاهده را امکان‌پذیر سازد که چه‌گونگی تغییرات سطح اخلاقی به موازات پیشرفت تمدن چیست. متأسفانه این مقیاس اندازه‌گیری را در دست نداریم؛ در حالی‌که برای اندازه‌گیری انحطاط اخلاق جمعی مقیاسی وجود دارد. زیرا تعداد متوسط خودکشی‌ها، و انواع جنایت‌ها، در واقع معیاری است برای پی بردن به میزان بالا رفتن سطح انحطاط اخلاقی در یک جامعه معین. آری، اگر به این تجربه دست بیازیم خواهیم دید که به‌هیچ‌وجه در راستای افتخارات تمدن نمی‌چرخد زیرا به نظر می‌رسد که تعداد این‌گونه پدیده‌های مرگ‌بار به موازات پیشرفت فنون، علوم و صنعت در حال افزایش است (۵۳). شکی نیست که نتیجه گرفتن از این امر واقع برای محکوم دانستن تمدن و غیراخلاقی

1. Jean - Jacque Rousseau

شمردن آن از سبک‌سری است، ولی این را هم با اطمینان می‌توان گفت که اگرچه تمدن بر حیات اخلاقی تأثیری مثبت و مساعد دارد، اما این تأثیر چندان قوی نیست.

وانگهی، اگر این ترکیب بد تعریف شده‌ای را که نام‌اش تمدن است نیز تحلیل کنیم خواهیم دید که عناصر سازنده آن هیچ‌گونه خصلت اخلاقی ندارند.

این سخن به‌ویژه در مورد فعالیت اقتصادی که همواره همراه تمدن است درست درمی‌آید. تأثیر فعالیت اقتصادی در پیشرفت اخلاق نه‌تنها بعید است بلکه می‌بینیم که جنایت‌ها و خودکشی‌ها اغلب در مراکز صنعتی بیشتر اتفاق می‌افتند؛ حتی اگر این مشاهده را هم در نظر بگیریم، در هر صورت، مسلم است که هیچ‌یک از علائم خارجی مشخص‌کننده واقعیات اخلاقی در فعالیت اقتصادی دیده نمی‌شود. راه‌آهن‌ها جای دلبران، کشتی‌های اقیانوس‌پیما جای قایق‌های بادبانی و کارخانه‌های عظیم جای کارگاه‌های کوچک را گرفته‌اند؛ همه این‌ها گسترش ایجاد شده در فعالیت‌ها گرچه معمولاً امری سودمند تلقی می‌شود اما هیچ چیزی که از لحاظ اخلاقی تعهدآور باشد در آن‌ها نیست. پیشه‌ور و صنعت‌گر خرد‌پایی که در برابر این جریان عام مقاومت می‌کنند و همچنان سرسختانه به کسب و کار محدود خود دلبسته‌اند همان‌قدر به وظایف خویش پای‌بندند که فلان کارخانه‌دار بزرگ که تمامی یک کشور را از کارخانه پر کرده و سپاه عظیمی از کارگران را به زیر فرمان خویش گرد آورده است. وجدان اخلاقی ملت‌ها هم در این‌باره دچار اشتباه نیست و یک ذره عدالت را بر همه این تکامل صنعتی جهان ترجیح می‌دهد. البته، فعالیت صنعتی هم دلایل وجودی خود را دارد؛ این فعالیت پاسخ‌گوی نیازهایی هست، اما این نیازها اخلاقی نیستند.

در مورد هنر^۱ نیز این داوری به‌طریق اولی درست است چون هنر در برابر هر چیزی که به تکلیف و تعهد مانده باشد مقاوم و سرکش است، هنر قلمرو آزادی است. هنر نوعی تجمل و زینت است که به دست آوردن‌اش شاید ستوده باشد اما هیچ‌کس مکلف به دارا بودن‌اش نیست؛ داشتن افزون بر نیاز ضرورتی ندارد. در حالی‌که اخلاق عکس این است، اخلاق حداقلی ضروری، مایحتاج لازم، و نان روزانه‌ای است که جوامع بشری بدون آن نمی‌توانند به حیات خود ادامه دهند. هنر پاسخ‌گوی نیازی است که ما به‌گسترش بدون هدف فعالیت خویش داریم آن‌هم به خاطر نفس خود این‌گسترش، در حالی‌که اخلاق ما را به دنبال کردن راهی مجبور می‌کند که دارای هدف معینی است؛ و هرجا که تکلیف در کار باشد به یقین اجبار در کار است. به‌همین دلیل، هنر، هرچند که در گذشته از افکار اخلاقی مایه گرفته یا با تکامل پدیده‌های اخلاقی به‌معنای خاص کلمه آمیخته بوده است، به‌خودی‌خود اخلاقی نیست. حتی شاید با مشاهده بیشتر ثابت شود که گسترش نامتعادل استعدادهای زیباشناختی و هنری در نزد افراد، چنان‌که در جوامع، نشانه‌ای بیمارگون و نامساعد از دیدگاه اخلاقی خواهد بود.

1. art